

سیر تطور برهان صدیقین از ابن سینا تا علامه طباطبایی

دکتر اکبر عرونی موفق*

چکیده

حکمای اسلامی درصددند به استدلالی عقلی راه یابند که در آن مخلوقات واسطه اثبات حق تعالی نباشند. ابن سینا نخستین فردی است که چنین شیوه‌ای را اتخاذ و برهانی بر این اساس ابداع کرده است. او برهان معروف خود را که از تقسیم موجود به واجب و ممکن و نیازمندی ممکن در وجود به مرجح و امتناع دور و تسلسل علل می‌باشد، برهان صدیقین نامیده و مدعی است که این برهان بر سایر براهین شرافت دارد. پس از ابن سینا، فلاسفه مسلمان نظیر شیخ شهاب‌الدین سهروردی، صدرالمآلهین شیرازی، حاج ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی تلاش کردند تا با مقدمات کمتری استدلال خود را بیان نمایند؛ علی‌هذا تقریرهای متعددی از برهان صدیقین در فلسفه اسلامی ارائه شده است. برهان صدیقین در حکمت متعالیه با برهان صدیقین مطرح شده در فلسفه مشاء تفاوت‌هایی دارد، به همین دلیل ملاصدرا آن را شایسته عنوان صدیقین نمی‌داند، ولی طرح برهان صدیقین در حکمت اشراق به طرح آن در حکمت متعالیه نزدیک، اما نسبت به آن ناقص می‌باشد. برهان صدیقین پس از صدرالمآلهین کامل‌تر شده، بدین ترتیب که از مقدماتش کاسته شده و هدف برهان روشن‌تر و راه رسیدن به آن کوتاه‌تر گردیده است. کامل‌ترین و دقیق‌ترین تقریر برهان صدیقین پس از ملاصدرا از سوی علامه طباطبایی ارائه شده است.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، اصالت وجود، تشکیک وجود، بساطت وجود.

مقدمه

برای اثبات وجود خدا دلایل و براهین فراوانی اقامه شده است که می توان آن ها را از یک نظر به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول شامل دلایلی است که با مشاهده آثار و آیات الهی در جهان اقامه می شود، مانند دلیل نظم و عنایت که با انسجام و همبستگی و تناسب پدیده ها، وجود طرح و هدف و تدبیر حکیمانه کشف و ناظم حکیم و مدبر و علیم برای جهان اثبات می گردد. این دسته از دلایل برای اثبات ذات واجب تعالی کافی نیستند و فقط می توانند وصفی از اوصاف ذات الهی را اثبات نمایند.

دسته دوم شامل دلایلی است که با ذکر نیازمندی جهان، وجود آفریدگار بی نیاز را اثبات می کند، مانند برهان حدوث که با مسبوق بودن پدیده ها به عدم و نیستی، نیازمندی ذاتی آن ها ثابت می شود و سپس به کمک ابطال دور و تسلسل، آفریننده بی نیاز اثبات می گردد، با به کارگیری برهان حرکت از طریق نیازمندی حرکت به محرک و محال بودن تسلسل محرکات تا بی نهایت، وجود خداوند به عنوان نخستین پدید آورنده حرکت در جهان اثبات می شود. این دسته از دلایل کمابیش نیازمند مقدمات حسی و تجربی است.

دسته سوم شامل دلایل فلسفی خالص است که از مقدمات عقلی محض تشکیل می شود و به مقدمات حسی و تجربی نیازی ندارد (مصباح یزدی، ص ۳۶۶).

در میان براهین کاملاً فلسفی، در اثبات وجود خداوند و شناخت ذات و صفات او، برهانی موسوم به «برهان صدیقین» وجود دارد. علامه طباطبایی در معرفی «برهان صدیقین» این گونه می فرماید:

البراهین الداله علی وجوده تعالی کثیره متکثره و اوثقها و امنها هو البرهان المتضمن للسلوک

الیه من ناحیه الوجود، و قد سموه برهان الصدیقین، لما انهم یعرفونه تعالی به لا بغيره:

براهین فراوانی برای اثبات وجود واجب تعالی اقامه شده است، اما از همه استوارتر و متین تر برهانی است که در آن از «وجود» به «واجب» سیر می شود، [یعنی حد وسط در آن خود «وجود» است، نه اموری از قبیل «حدوث» و «حرکت» و یا «امکان» و به دیگر سخن، از راه

تأمل در خود «هستی» و خوب و ضرورت آن اثبات می‌گردد. [در لسان حکما این برهان به «برهان صدیقین» اشتها دارد، زیرا صدیقین کسانی هستند که خداوند را تنها به خودش می‌شناسند، او چیزی جز او را واسطه در شناسایی او قرار نمی‌دهند.] (نهایة الحکمه، ص ۱۸۰).

خواجه طوسی در معرفی صدیقین می‌فرماید:

و سهم بالصدیقین فان الصدیق هو ملازم الصدق (ابن سینا، الاشارات و التنبیها، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۶۷).

صدیقین کسانی هستند که در گفتار و رفتار و اهداف خود ملازم با صدق و راستی بوده و لذا برهانشان صدق محض است و شائبه‌ای از کذب در آن نیست.

حکمای اسلامی از برهان صدیقین تقریرهای گوناگونی ارائه کرده‌اند. مرحوم میرزا مهدی آشتیانی در تعلیقه خود بر شرح منظومه حکمت سبزواری، ۱۹ تقریر از برهان صدیقین را نقل می‌کند (ص ۴۹۷-۴۸۸).

در این مقاله برآنیم تا سیر تطور و تکامل برهان صدیقین را از ابن سینا تا علامه طباطبایی بررسی نماییم.

تقریر ابن سینا از برهان صدیقین

ابن سینا در میان حکمای اسلامی نخستین فردی است که از برهان صدیقین نام برده و از راه تأمل در خود «هستی» و خوب و ضرورت آن را اثبات می‌نماید. هرچند پیش از ابن سینا، فارابی در «فص ۱۸ و ۱۹» فصوص الحکم^۱ به تقریر برهانی با توجه به حقیقت وجود پرداخته است، ولی در هیچ کتاب فلسفی او را مبدع برهان صدیقین ندانسته‌اند. او این برهان را در فصوص الحکم این‌گونه تقریر می‌کند:

لک ان تلحظ عالم الخلق فتری فيه امارات الصنعه و لک ان تعرض عنه و تلحظ عالم الوجود المحض و تعلم انه لا بد من وجود بالذات و تعلم کیف ینبغی علیه الوجود بالذات فان اعتبارت عالم الخلق فانت صاعد و ان اعتبارت عالم الوجود المحض فانت نازل تعرف بالنزول ان لیس

هذا ذاك و تعرف بالصعود ان هذا هذا سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شىء شهيد اذا عرفت اول الحق عرفت الحق و عرفت ما ليس بحق و ان عرفت الباطل عرفت الباطل و لم تعرف الحق فانظر الى الحق فانك لاتحب الافلين بل توجه وجهك الى الحق.

در این دو «فصل»، فارابی در معرفت حق به دو طریق اشاره می‌کند.

تورا رسد که به قوت ادراک عالم خلق را نخست ملاحظه کنی پس در آن مشاهده آثار قدرت و صنع حق نمایی و از آن آثار اثبات صانع و مؤثر و مدبر عالم کنی و در طریق دوم که قوس نزول است فرمود برتر از این طور ادراک آن که تو را رسد که اعراض از خلق نموده و به عالم صرف الوجود و حقیقت هستی روی نمایی تا به شهود هستی به مقام مشاهده حق نائل شوی آنگاه به طریق شهود باطن به مقام عین الیقین رسی و دریایی که همین وجود حقیقی موجود به ذات است و موجودات عالم به او موجودند» (الهی قمشای، ص ۲۶).

استاد مطهری از جمله کسانی است که ابن سینا را مبدع و مبتکر برهان صدیقین می‌داند. ایشان در پاورقی‌های اصول فلسفه و روش رئالیسم نکاتی را در مورد این برهان یادآور می‌شوند:

بوعلی به این طرز بیان و استدلال که پیش از او در میان حکما سابقه نداشته است سخت به خود می‌بالد و افتخار می‌کند و انصاف که بدیع و ابتکاری است (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۶۶).

ابن سینا با استناد به آیه ۵۳ سوره فصلت: «سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شىء شهيد» استدلال خود را مطرح و برهان صدیقین می‌نامد. شیخ الرئیس در انتهای نمط چهارم الاشارات و التنبیها تفریر خود را این گونه معرفی می‌کند: تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیته، و براءه ته عن الصمات الی تأمل لغیر نفس الوجود؟ و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله، و ان كان ذلك دلیلا علیه؟ لكن هذا الباب اوثق و اشرف. ای اذا اعتبرنا حال الوجود، فشهد به الوجود من حیث هو وجود، و هو یشهد بعد ذلك على سائر ما بعده فى الوجود. و الی مثل هذا أشیر فی الكتاب الهی: «سنريهم آياتنا فى

الآفاق و فی انفسهم حتی یبیین لهم انه الحق» اقول: ان هذا حکم لقوم. ثم یقول: «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید.» اقول: ان هذا حکم للصدیقین الذین یششهدون به لا علیه.^۲

بیندیش و تأمل کن که چگونه بیان ما در اثبات وجود ذات حق و یگانگی اش و میرا بودنش از نقص ها نیازمند چیزی جز تأمل در حقیقت وجود نیست، هیچ لزومی ندارد مخلوقات و افعال ذات باری را واسطه قرار دهیم، هر چند آن راه نیز درست است و مخلوقات دلیل بر وجود خداوند می‌باشند، اما این راه که ما رفتیم مطمئن تر و عالی تر است. ما چون وجود را از آن جهت که وجود است مورد نظر قرار دادیم، خود وجود از آن جهت که وجود است گواه ذات حق قرار گرفت و ذات حق گواه سایر اشیا واقع شد. این آیه که: «به زودی نشانه‌های خودمان را در آفاق و نفس های آن‌ها نشان خواهیم داد تا وجود حق بر آن‌ها روشن گردد» در کتاب الهی اشاره به همین مطلب دارد. البته این گونه حکم و استدلال مخصوص یک دسته و یک طبقه است، سپس خداوند در کتابش این چنین می‌فرماید: «آیا برای اثبات خدا کافی نیست که او بر هر چیزی گواه است.» با توجه به این مطالب می‌گوییم: این حکم و استدلال متعلق به صدیقین است که از او گواهی می‌خواهند نه آنکه بر او گواهی بجویند، یعنی هستی واجب‌الوجود را گواه بر سایر هستی‌ها قرار می‌دهند، نه آنکه از سایر موجودات بر هستی او استدلال کنند (الانشارات و التنبیها، شرح و توضیح بهشتی، ص ۶۶).

ابن سینا تقریر خود را از برهان صدیقین در فصل ۹ نمط چهارم با تقسیم موجود به واجب و ممکن و تحلیل آن‌ها آغاز می‌کند.

کل موجود اذا التفت الیه من حیث ذاته، من غیر التفات الی غیره: فاما ان یکون بحیث یجب له الوجود فی نفسه، او لا یکون فان وجب فهو الحق بذاته، الواجب الوجود من ذاته و هو القیوم. و ان لم یجب، لم یجز ان یقال: انه متمتع بذاته بعد ما فرض موجودا، بل ان قرن باعتبار ذاته شرط، مثل شرط عدم علت، صار متمنعا، او مثل شرط وجود علت، صار واجبا. و ان لم یقرن بها شرط، لا حصول علت و لا عدمها، بقی له فی الذاته الامر الثالث، و هو الامکان، فیکون باعتبار ذاته الشیء الذی لا یجب و لا یمتنع، فکل موجود: اما واجب‌الوجود بذاته او ممکن‌الوجود به حسب ذاته؛

هر موجودی هنگامی که - از حیث ذاتش - بدون توجه به غیرش، مورد التفات قرار گیرد، یا این است که وجود - فی نفسه - برای او واجب است، یا واجب نیست. اگر وجود برایش واجب است، او - بذاته - حق و از ناحیه ذاتش واجب‌الوجود و قیوم است، و اگر وجود برایش واجب نیست، بعد از آنکه فرض شد موجود است، جایز نیست که گفته شود بذاته ممتنع است؛ بلکه اگر به اعتبار ذاتش شرطی مانند شرط عدم علت با او همراه شود واجب می‌گردد و اگر هیچ شرطی با او همراه نشود (نه شرط حصول علت و نه شرط عدم علت) برای ذات او صفت سرومی باقی می‌ماند که همان «امکان» است. پس در مقام ذات نه واجب است و نه ممتنع. پس هر موجودی یا واجب‌الوجود بذات است یا ممکن‌الوجود (همان، ترجمه و شرح ملکشاهی، ص ۲۵۹).

شیخ پیش از پرداختن به اثبات واجب‌الوجود، به بیان دو مقدمه می‌پردازد: یکی درباره تقسیم موجود به واجب و ممکن و بیان ماهیت ممکن (که ذکر گردید) و دیگری درباره نیاز ممکن در وجود خود به مرجح. مطابق تقسیمی که شیخ‌الرئیس در این فصل آورده، موجود - بما هو موجود - از دو حال خارج نیست: یا واجب بالذات و یا ممکن بالذات و واجب بالغير. این سینا در فصل دهم از نمط چهارم به مقدمه دوم برای اثبات واجب، تحت عنوان «نیاز ممکن در وجود خود به مرجح» می‌پردازد.

ما حقه فی نفسه الامکان فلیس یصیر موجودا من ذاته، فانه لیس وجوده من ذاته، اولی من عدمه، من حیث هو ممکن، فان صار احدهما اولی، فلهحضور شیء او غیبه. فوجود کل ممکن الوجود هو من غیره:

هر چیزی که در مرتبه ذات ممکن باشد خود به خود موجود نمی‌گردد، زیرا ممکن از آن جهت که ممکن است هستی او در این مرتبه، بایسته و ضروری نباشد. پس اگر یکی از دو طرف (هستی یا نیستی) ضرورت و تعین پیدا کند، به واسطه وجود علت یا عدم آن خواهد بود. پس هستی هر ممکنی از علت است (همان، ص ۲۶۰).

شیخ در این فصل می‌خواهد با بررسی برخی از حالات ممکن احتیاج آن را به واجب ثابت نماید؛ بنابراین می‌گوید یا ممکن‌الوجود در مقام ذات محتاج به علت مغایری است تا در

خارج متحقق و موجود گردد و یا در هستی خود نیازی به علت مغایر ندارد؛ صحت احتمال دوم مستلزم ترجیح یکی از اوامر متساوی بدون مرجح است.

ابن سینا در فصل یازده و دوازده به اثبات واجب الوجود می پردازد، با این تفاوت که در فصل یازده به اجمال، ولی در فصل دوازده به تفصیل آنچه را آورده بیان می نماید:

اما ان يتسلسل ذلك على غير النهايه، فيكون كل واحد من آحاد السلسله ممكنا في ذاته، و الجملة متعلقه بها، فتكون غير واجبه ايضا، و تجب بغيرها. و لنزد لهذا بيانا:

یا نیاز ممکن به غیر به بی نهایت می کشد، پس هر یک از آحاد سلسله در مرتبه ذات ممکن خواهد بود؛ و چون همه سلسله به آحاد تعلق دارد، پس مانند ذات باری، خود به خود واجب نیست، و وجوب آن به غیر است. و برای اثبات آن باید به روشنی بیان بیافزاییم (همان، ص ۲۶۱).

شیخ الرئیس در این قسمت همان گونه که بیان شد به اجمال تحت عنوان «تنبیه» اثبات واجب الوجود را تقریر کرده است. به این دلیل این فصل را تحت عنوان «تنبیه» آورده که اگر انسان به مقدماتی که ذکر شد، توجه کند بدون نیاز به استدلال و تشکیل قیاس از راه صغری و کبرای برهانی، به وجود مقدی واجب الوجود پی می برد. بنابراین اگر استدلالی صورت می گیرد در حقیقت استدلال تنبیهی است نه استدلال برهانی (همان، شرح و توضیح بهشتی، ص ۹۶). از عنوان «تنبیه» می توان تلقی دیگری هم داشت و آن اینکه: ذات حق، ظهور بالذات دارد و شناخت او نیاز به اثبات ندارد، به عبارت دیگر وجود خداوند بدیهی است و برهان و استدلال مایه تنبه و توجه به این امر بدیهی است. در نهایت ابن سینا در فصل دوازدهم نمط چهارم به وجه تفصیلی به شرح و بسط آنچه در فصل یازدهم آمده می پردازد. مرحوم شهید مطهری خلاصه برهان ابن سینا را این گونه آورده است:

هر موجودی یا واجب است یا ممکن و اگر ممکن است باید منتهی و متکی باشد به واجب، وگرنه تسلسل علل لازم می آید و تسلسل علل محال است (مطهری، ص ۱۲۹).

ویژگی‌های برهان صدیقین با تقریر ابن سینا

استاد مصباح یزدی در مورد امتیاز تقریر ابن سینا این گونه می‌فرماید:

امتیاز این تقریر آن است که علاوه بر اینکه نیازی به بررسی صفات مخلوقات و اثبات حدوث و حرکت و دیگر صفات برای آن‌ها ندارد اساساً نیازی به اثبات وجود مخلوقات هم ندارد، زیرا مقدمه اول، به صورت فرض و تردید بیان شده است (ص ۳۷۰).

با توجه به بیانات فوق، دو ویژگی مهم و اساسی برای تقریر ابن سینا می‌توان در نظر گرفت:

۱. این برهان به بررسی صفات مخلوقات نیاز ندارد؛
 ۲. این برهان نیازی به پذیرفتن وجود مخلوقات هم ندارد، زیرا نخستین مقدمه آن به صورت فرض و تردید بیان شده است، بر خلاف براهین طبیعی مانند برهان حدوث، برهان حرکت و برهان نفس که هم به پذیرفتن وجود مخلوقات نیازمندند و هم به بررسی صفات آن‌ها و اثبات حدوث و حرکت و... برای آن‌ها (حسین زاده، ص ۱۹۳).
- نکته دیگری که در این قسمت باید به آن توجه نمود این است که تقسیم موجود به واجب و ممکن حصر عقلی است؛ از این رو، نیاز به اثبات ندارد و مقصود ابن سینا از این تقسیم منحصر بودن موجود به واجب و ممکن از جهت وجود خارجی است. مسلماً عقل در تقسیم موجود ابتدا به وجود واجب شناخت دارد و سپس به وجود ممکن.

تقریر شیخ شهاب الدین سهروردی از برهان صدیقین

شیخ اشراق در المشارع و المپارحات تقریری را از برهان امکان و وجوب ارائه داده است. او این برهان را راهی مستقیم و کوتاه می‌داند، زیرا برای اثبات آن نیازی به ابطال دور و تسلسل نیست. تقریر خلاصه این برهان این گونه است:

جميع ممکنات از حیث احتیاج به علت، در حکم ممکنى واحد هستند. علت آن مجموعه یا همه و مجموع آن آحاد و یا جزئی از آن آحاد و یا خارج از مجموعه آن آحاد است. فرض اول مستلزم تقدم شیء بر خودش، فرض دوم موجب تقدم شیء بر ذات خود و بر علل خود و

فرض سوم همان مطلوب است، چون خارج از مجموعه ممکنات و جمیع اشیا ممکن، موجودی جز واجب نیست (صدرالدین شیرازی، اسفار، ج ۶، ص ۳۰).

همان طور که بیان شد این طریقه را شیخ اشراق در مطارحات بیان کرده است و عده‌ای هم آن را مستحسن شمرده‌اند. صاحبان این روش از این طریقه دو بهره گرفته‌اند: اولین بهره این است که خواسته‌اند مستقیماً واجب بالذات را اثبات کنند و در پرتو آن تسلسل را ابطال نمایند. بهره دیگر اینکه خواسته‌اند اثبات کنند سلسله علل نامحدود نخواهد بود. لذا از این طریقه، هم در مسئله علت و معلول نام برده می‌شود، هم در مسئله اثبات واجب (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ص ۱۳۶).

ملاصدرا در مورد این روش می‌گوید:

و من الطرائق التي استحسوها، طریقه زعموا انها یتیم من غیر الاستعانه بابطال تسلسل و الدور آوردها صاحب المطارحات (صدرالدین شیرازی، اسفار، ج ۶، ص ۳۰).

بر این برهان، نقدها و اشکالات متعددی وارد شده است. مرحوم صدرالمتألهین در اسفار این طریقه را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

شیخ اشراق برهان دیگری نیز در حکمة الاشراق (ص ۱۲۱) ارائه می‌دهد که با برهان صدیقین قرابت زیادی دارد، ولی نسبت به آن ناقص است. در حکمت اشراق به جای وجود و عدم، نور و ظلمت مطرح شده و نور از دیدگاه شیخ اشراق حقیقت ذات مراتب بوده و مقول به تشکیک است.

ششمین تقریر میرزا مهدی آشتیانی، در تعلیقه خود بر شرح منظومه حکیم سبزواری از برهان صدیقین، تقریر برهان با استفاده از قاعده نور و ظلمت می‌باشد. تلخیص برهان به بیان ایشان عبارت است از:

انه لا شك ان الاشياء تنقسم الى النور و الظلمه، لانها ان كانت ظاهره بذاتها و مظهره، لغیرها، فهو النور، و الا فهي الظلمه. و لا شك في ان الظلمه ليس منشا للآثار و لا طرفا للاعدام، و ان ضم مثلها الى نفسها لا تفيد ذلك. فبقي ان يكون ذلك لاجل النور و هو ان كان واجبا بذاته

فثبت المطلوب، و الا استلزمه، اما بطریق الخلف، او بطریق الاستقامه، و هذا البرهان مرجعه الى الطريق الصديقي، من جهة ان النور متحد مع الوجود حقيقه و مصداقا، و ان الاستدلال في الحقيقه من الوجود على نفسه، فتدبر (ص ۴۹۳).

شکی نیست که اشیا به دو قسم نور و ظلمت تقسیم می‌شوند، زیرا اگر ظاهر بذاته و مظهر لغيره باشد، نور است و گرنه ظلمت می‌باشد و شکی نیست که ظلمت نمی‌تواند منشاء آثار و طارد اعدام باشد، خواه به تنهایی و خواه با ضمیمه شدن مثل خودش. پس آنچه باقی می‌ماند این است که منشاء آثار و طارد اعدام بودن از ناحیه نور باشد. حال اگر آن نور واجب بذاته باشد، فثبت المطلوب، و گرنه مستلزم واجب بذاته خواهد بود. خواه به طریق خلف یا به طریق مستقیم. سپس مرحوم آشتیانی می‌فرماید که بازگشت این برهان، به برهان صدیقین می‌باشد. از این جهت که نور با وجود در حقیقت و مصداق متحد است و در حقیقت سیر استدلال از وجود به خود وجود می‌باشد.

تقریر صدرالمتألهین از برهان صدیقین

صدرالدین شیرازی برهان صدیقین را در آثار گوناگون خود مطرح کرده است. در برخی از آثار مانند عرشیه و مشاعر در تقریر این برهان از بطلان دور و تسلسل کمک می‌گیرد، ولی در نهایت اقامه برهان نهایی بر اثبات واجب از راه تحقق وجود صرف و هستی محض است. او این‌گونه استدلال می‌کند:

ان الموجود اما حقیقه الوجود او غیرها و نعتی بحقیقه الوجود مالا یشوبه شیء غیر الوجود من عموم او خصوص او حد او نهاییه او ماهیه او نقص او عدم و هو المسمی بواجب الوجود فتقول لو لم تكن حقیقه الوجود موجوده لم یکن شیء من الاشیاء موجودا لکن اللازم باطل بدیهه فكذا الملزوم ... فظهر ان اصل موجودیه کل موجود هو محض حقیقه الوجود الذی لا یشوبه شیء غیر الوجود:

موجود یا حقیقت وجود است یا چیز دیگر، مقصود از حقیقت وجود چیزی است که با عموم و خصوص و حد و نهایت و ماهیت و نقص و عدم آمیخته نباشد، چنین وجودی واجب

الوجود نامیده می‌شود. اگر حقیقت وجود موجود نباشد هیچ یک از اشیا موجود نخواهند بود. لازم این سخن [که عدم وجود اشیا باشد] بدیهی البطلان است؛ ملزوم هم [عدم وجود واجب] باطل است... پس از این سخن دانسته شد که اصل موجودیت هر موجودی به واسطه محض و صرف حقیقت وجود است که مشوب با چیزی غیر از حقیقت وجود نیست (عرشیه، ص ۲۱۹). البته او در انتهای مشاعر استدلال خود را بدون تکیه بر بطلان دور و تسلسل ارائه می‌دهد.

ملاصدرا در فصل اول از جلد ششم اسفار، برهان صدیقین را به طور دقیق و مطابق با مشرب خاص خود تقریر می‌کند. او معتقد است راه‌هایی که به خداوند می‌رسند فراوان است، چرا که خداوند دارای فضیلت‌ها و جهت‌های فراوان می‌باشد، ولی بعضی از این راه‌ها «اوثق و اشرف و انور» از راه‌های دیگر می‌باشد. از نظر ملاصدرا محکم‌ترین براهین اثبات واجب تعالی برهانی است که در آن حد وسط غیر از واجب نباشد. یعنی ما با سیر در خود واجب و از تأمل در ذات حق به وجودش پی ببریم، اگر با بحث در حقیقت هستی پی به وجوب و ضرورت ازلی آن هستی بردیم، از همان شیء به آن شیء راه یافته‌ایم. «فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود» که در این صورت راه عین هدف است.

و اسد البراهین و اشرفها الیه هو الذی لا یكون الوسط فی البرهان غیره بالحقیقه، فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود و هو سبیل الصدیقین الذین یستشهدون به (تعالی) علیه ثم یستشهدون بذاته علی صفاته و بصفاتہ علی افعاله، واحدا بعد واحد (اسفار، ص ۱۴-۱۳).

صدرالمتألهین نیز همانند ابن سینا اضافه بر استظهار و استشهاد به آیه ۵۳ سوره فصلت، در ابتدای امر راه و روش خود را در اثبات واجب تعالی از متکلمین و طبیعیین و دیگران جدا می‌کند و راه صدیقین را از دیگر راه‌ها محکم‌تر و شریف‌تر می‌داند، زیرا از نظر اینان برای معرفت حق تعالی و صفاتش باید به امور دیگری غیر از حضرتش مانند: امکان ماهوی، حدوث مخلوقات و حرکات اجسام متوسل شد؛ در حالی که از نظر ملاصدرا امور یاد شده نشانه‌های ذات واجب و شاهدان اوصاف او بوده و هر کدام در حد یک دلیل، راهنمای اثبات واجب تعالی می‌باشد.

ملاصدرا در تقریر برهان صدیقین از چند مقدمه استفاده می‌کند:

۱. اصالت وجود و اعتباریت ماهیت؛
۲. وحدت اصول وجود؛
۳. بساطت هستی؛
۴. تشکیک اصل وجود و دارای مراتب و درجات بودن آن؛
۵. عدم استقلال وجود معلول از وجود علت هستی بخش.

حال با توجه به این مقدمات به تقریر برهان صدیقین ملاصدرا می‌پردازیم:

وجود چنان که گفتیم حقیقتی است عینی و بسیط که در میان افراد آن اختلافی از جهت ذات نیست، جز به واسطه کمال و نقص و شدت و ضعف و یا امور زائدی که عارض بر افراد یک ماهیت نوعیه می‌گردد. حد نهایی کمال وجود آن است که دیگر از آن کامل‌تر نباشد و آن مرتبه‌ای است که تعلق به غیر خود نداشته باشد و بالاتر از آن قابل تصور نباشد؛ زیرا هر امر ناقص به غیر خود وابسته است و به مرتبه تمامیت خود نیازمند است. پیشتر روشن شد که مرتبه تمام متقدم بر مرتبه ناقص و فعل مقدم بر قوه و وجود پیش از عدم است و نیز گفتیم که تمامیت هر چیز عبارت است از همان چیز به علاوه آنچه تام بیش از ناقص دارد. بنابراین مقدمات، وجود یا بی‌نیاز از غیر خویش است و یا ذاتاً به غیر خود نیازمند است. اولی واجب الوجود است که صرف وجود و تمام‌ترین مرتبه آن است و عدم و نقص در آن راه ندارد، و دومی چیزهایی است غیر واجب الوجود که همه افعال و آثار اوست و ماسوای او جز به او قوام ندارد، چون پیشتر گفتیم که حقیقت وجود از نقصان مبراست و نقص از طریق معلولیت به وجود راه می‌یابد و این به خاطر آن است که معلول هرگز نمی‌تواند از حیث مرتبه و فضیلت وجودی با علت خود برابری کند. پس چنانچه وجود چیزی مجعول و معلول نباشد و امری برتر آن را اقتضا و ایجاد نکند هیچگاه تصور نقص و قصور در آن ممکن نیست، زیرا حقیقت وجود چنانکه گفته‌ایم بسیط و نامحدود است و هیچ تعینی جز فعلیت محض و حصول تام ندارد و اگر چنین نباشد، در آن ترکیب و حد و ماهیت لازم می‌آید که اموری است غیر وجودی. همچنین پیشتر گفتیم که وجود هرگاه معلول باشد، خود مجعول به جعل بسیط است و از حیث ذات نیازمند به جاعل و در جوهر و ذات وابسته به جاعل خویش است.

بنابراین محقق گردید که وجود یا از جهت حقیقت ذات، تام است و از حیث هویت واجب و یا ذاتاً نیازمند به واجب بالذات و متعلق به آن است و در هر حال روشن می‌شود که وجود واجب‌الوجود از هر چه غیر اوست بی‌نیاز است و این چیزی است که ما در صدد اثبات آن بودیم (همان، ص ۱۶).

برای تبیین بهتر برهان صدیقین بر اساس مشرب ملاصدرا بیان سه تن از اساتید یعنی استاد مطهری، جوادی آملی و مصباح یزدی ارائه می‌گردد.

بیان استاد مطهری در تقریر برهان صدرالمتهین

استاد مطهری در پاورقی‌های ارزشمند خود بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم برهان صدرالمتهین را مبتنی بر پنج مقدمه می‌داند:

۱. اصالت وجود؛
 ۲. وحدت تشکیکی وجود؛
 ۳. اینکه حقیقت وجود عدم را نمی‌پذیرد؛
 ۴. اینکه حقیقت وجود، از آن جهت که حقیقت وجود است و با قطع نظر از هر حیثیتی که به آن ضمیمه گردد، مساوی با کمال و اطلاق است؛
 ۵. اینکه معلول عین ربط و تعلق و اضافه به علت است.
- ایشان پس از بیان مقدمات فوق می‌گویند:

اکنون می‌گوییم حقیقت هستی موجود است به معنی اینکه عین موجودیت است و عدم بر آن محال است و از طرفی حقیقت هستی در ذات خود یعنی در موجودیت و در واقعیت داشتن خود مشروط به هیچ شرطی و مقید به هیچ قیدی نیست، هستی چون که هستی است موجود است نه به ملاک دیگر و مناط دیگر و هم نه به فرض وجود شیء دیگر، یعنی هستی در ذات خود مشروط به شرطی نیست و از طرف دیگر کمال و عظمت و شدت و استغنا و جلال و بزرگی و فعلیت و لاحدی که نقطه مقابل نقص و کوچکی و امکان و محدودیت و نیاز می‌باشند از وجود و هستی برمی‌خیزند، یعنی جز وجود، حقیقتی ندارند؛ پس هستی در ذات خود

مساوی است با نامشروط بودن به چیز دیگر یعنی با وجوب ذاتی ازلی و هم مساوی است با کمال و عظمت و شدت و فعلیت (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۸۳).

بیان آیت الله جوادی آملی در تقریر برهان صدرالمتألهین

بر طبق اصالت وجود چون هستی اصیل است (مقدمه اول) و چون واحد است نه متباین (مقدمه دوم) و چون وحدتش، وحدت تشکیکی است نه وحدت شخصی (مقدمه سوم) و چون بسیط است و کثرتش به وحدت برمی‌گردد، یعنی تمام کثرت‌ها و ما به الامتیازها به عین هستی بر می‌گردد، که در حقیقت این بیان همان روح تشکیک را نشان می‌دهد، هر چند تعبیرش جدای از تعبیر تشکیک آمده است (مقدمه چهارم)، آنگاه می‌گوییم: «کل موجود فهو اما واجب و اما متعلق بالواجب»، هستی هر موجودی که در خارج هست یا واجب است یا به واجب متکی است. اگر آن موجود، هستی محض و اعلی‌المراتب بود و هیچ نقصی در وی راه نداشت یعنی به غیر متکی نبود، پس واجب است و اگر هستی محض نبود و ناقص بود، پس ذاتاً به هستی محض تکیه می‌کند (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ص ۱۲۷ - ۱۲۶).

بیان آیت الله مصباح یزدی در تقریر برهان صدرالمتألهین

برهان صدیقین به صورت‌های مختلفی تقریر شده، اما به نظر می‌رسد که متین‌ترین آن‌ها همان تقریر خود وی می‌باشد و بیان آن از سه مقدمه تشکیل می‌یابد:

۱. اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت؛
۲. مراتب داشتن وجود و تشکیک خاص بین علت و معلول، به گونه‌ای که وجود معلول، استقلالی از وجود علت هستی بخش ندارد؛
۳. ملاک نیاز معلول به علت، همان ربطی بودن و تعلقی بودن وجود آن، نسبت به علت، و به عبارت دیگر: ضعف مرتبه وجود آن است و تا کمترین ضعفی در موجودی وجود داشته باشد بالضرورة معلول و نیازمند به موجود عالی‌تری خواهد بود و هیچ‌گونه استقلالی از آن نخواهد داشت.

با توجه به این مقدمات می‌توان برهان صدیقین را بر اساس مشرب صدرالمتألهین به این

صورت تقریر کرد: مراتب وجود، به استثنای عالی‌ترین مرتبه آن که دارای کمال نامتناهی و بی‌نیازی و استقلال مطلق می‌باشد عین ربط و وابستگی است، و اگر آن مرتبه اعلی تحقق نمی‌داشت سایر مراتب هم تحقق نمی‌یافت، زیرا لازمه فرض تحقق سایر مراتب بدون تحقق عالی‌ترین مرتبه وجود این است که مراتب مزبور، مستقل و بی‌نیاز از آن باشند، در حالی که حیثیت وجودی آن عین ربط و فقر و نیازمندی است (مصباح یزدی، ص ۳۷۲-۳۷۱).

در برهانی که صدرالمতألهین اقامه می‌کند از ماهیت و امکان ماهوی و اموری مانند حرکت و یا حدوث استفاده نمی‌شود. این برهان نظر به حقیقت وجود و احکام مختص به آن دارد و به اصول فلسفی چندی نظیر اصالت، بساطت و تشکیک در وجود مبتنی است. پس از او نیز برخی از حکمای مثاله نظیر حکیم سبزواری برای کوتاه کردن برخی از مقدمات آن کوشش و با استفاده از امکان فقری از مقدمات برهان کم نمودند و لیکن به رغم همه این تلاش‌ها همان طور که در تقریر خود ملاصدرا و بیانات استاد مطهری و دیگران ملاحظه گردید در هر یک از این براهین از فقر و نیاز مراتب دانی حقیقت مشککه هستی و از هستی فقیرانه وجودات امکانی بهره گرفته می‌شود و این استعانت مانع از ادراک مستقیم و بی‌واسطه واجب تعالی می‌باشد. در حالی که برهان صدیقین آن گونه که آیه بر آن اشعار دارد، باید برهانی باشد که اصلاً نظر به غیر واجب نداشته باشد و در نتیجه بدون استعانت از اصول فلسفی به عنوان اولین مسئله فلسفی مطرح شود (جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۱۵).

تفاوت برهان صدیقین در حکمت متعالیه با دیگر مشرب‌های فلسفی

الف. فرق میان فلسفه مشاء و حکمت متعالیه در تقریر برهان صدیقین

صدرالمتألهین در صدیقین بودن برهان ابن سینا تشکیک نموده و آن را کمال مطلوب نمی‌داند، علی‌هذا پس از رد ادعای ابن سینا برهانی بر اساس استدلال از خود حقیقت هستی و نه مفهوم آن، به نام برهان صدیقین اقامه کرد. برهان اقامه شده از سوی ملاصدرا افزون بر اینکه از مزایای برهان شیخ‌الرئیس برخوردار است از چند جهت با آن تفاوت دارد و نسبت به آن برتر می‌باشد:

۱. در فلسفه مشاء، مصب برهان صدیقین بررسی مفهوم وجود از جهت مصداق آن یعنی وجود خارجی است، ولی در حکمت متعالیه بحث در حقیقت هستی است نه مفهوم وجود. در آنجا مفهوم وجود است که به واجب و یا ممکن تقسیم می‌شود (الشیء اما واجب و اما ممکن)، در حالی که در حکمت متعالیه حقیقت هستی یا قائم بالذات است یا ذاتاً متعلق به غیر است.

۲. منظور از امکان، در فلسفه مشاء «امکان ماهوی»، ولی در حکمت متعالیه «امکان فقری» می‌باشد، زیرا مفهوم موجود مورد بحث در حکمت مشاء، هم شامل واجب می‌شود و هم شامل ممکن و هم بر ماهیت‌های موجود حمل می‌شود؛ ولی در حکمت متعالیه حقیقت هستی مورد نظر است. حقیقت هستی هرگز شامل ماهیت نمی‌شود بلکه مرحله عالی آن غنی بالذات است و مراحل مادون آن ذاتاً مرتبط با آن مرحله عالی هستند.

۳. برهان صدیقین در حکمت متعالیه به ابطال دور و تسلسل نیازی ندارد، زیرا در تقریر این برهان در حکمت متعالیه اول واجب بالذات اثبات می‌شود و خود برهانی بر ابطال تسلسل در علل فاعلی نیز هست، در حالی که بنا بر روش مشائیان نخست باید دور و تسلسل را ابطال کرد تا به کمک ابطال دور و تسلسل، واجب بالذات ثابت شود.

۴. با برهان صدیقین در حکمت متعالیه نه تنها وحدت، بلکه سایر صفات کمالیه خدای متعال را نیز می‌توان اثبات کرد، ولی با برهان مشائیان نمی‌توان توحید و سایر صفات حق تعالی را اثبات کرد (همان، ص ۱۳۵ - ۱۳۳ و مصباح یزدی، ص ۳۷۲).

ب. تفاوت فلسفه اشراق و حکمت متعالیه در تقریر برهان صدیقین

۱. طرح برهان صدیقین در فلسفه اشراق، به طرح آن در حکمت متعالیه نزدیک است، ولی نسبت به آن ناقص می‌باشد، زیرا شیخ اشراق قائل به اصالت ماهیت است در حالی که چنین برهانی با اصالت وجود مناسب‌تر است.

۲. در حکمت اشراق برهان صدیقین بر اساس «نور» بنا شده و حقیقت نور در فلسفه اشراق فراگیر نبوده است و همه موجودات را در بر نمی‌گیرد، زیرا شیخ اشراق وجود و

موجود را اعم از واجب و ممکن به نور و ظلمت تقسیم می‌کند (یثربی، ص ۱۱۳). در نتیجه موجودات جرمانی و جسمانی در حکمت اشراق غواصق هستند و این بخش از موجودات از بحث بیرون خواهند بود، در حالی که در حکمت متعالیه چون حقیقت هستی مطرح است، تمام موجودات از عالی‌ترین مرتبه یعنی واجب بالذات تا نازل‌ترین مرتبه یعنی ماده اولی را شامل می‌شود (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ص ۱۳۶-۱۳۵).

شایان ذکر است که در مورد برهان اولی که از شیخ اشراق (در کتاب المشارع و المطارحات) نقل شد، ملاصدرا در بحث علت و معلول، فصل ابطال تسلسل از این برهان نام برده، و آن را برای اثبات علت نخستین و ابطال تسلسل کافی ندانسته است.

هدم و تحقیق، اعلم ان هذا المسلك من البيان في ابطال التسلسل و اثبات الواجب في غايه الوهن، السخافه لما حققناه سابقا ان الوجود في كل موجود عين وحدته و الوحده في كل شيء عين وجوده (صدرالدین شیرازی، اسفار، ج ۲، ص ۱۵۷).

ملاصدرا قریب همین بیان را به تفصیل در فصل دوم از جلد ششم آورده است، ولی او نسبت به برهان مطرح شده در کتاب حکمت‌الاشراق دید و نظر خوبی دارد و طرح برهان صدیقین در فلسفه اشراق را نزدیک به طرح آن در حکمت متعالیه می‌داند.

و اعلم ان هذه الحجج في غايه المتانه والقوه يقرب ماخذها من ماخذ طريقه الاشراقين التي تبنتي على قاعده النور (همان، ج ۶، ص ۱۷-۱۶).

تکامل برهان صدیقین پس از ملاصدرا

برهان صدیقین پس از ملاصدرا کامل‌تر شده، بدین ترتیب که از مقدماتش کاسته شده، هدف برهان روشن‌تر و راه رسیدن به آن کوتاه‌تر گردیده است. یکی از مراحل تکامل این برهان به وسیله حاج ملاهادی سبزواری و سپس عالی‌ترین حد تکامل آن به وسیله مرحوم استاد علامه طباطبائی صورت گرفته است.

تقریر حاج ملاهادی سبزواری از برهان صدیقین

حکیم سبزواری برهان صدیقین را در منظومه چنین بیان می‌کند:

إذا الوجود کان واجبا فهو

و مع الامکان قد استلزمه

هرگاه حقیقت وجود، واجب باشد، پس مطلوب حاصل است و در صورت امکان مستلزم

واجب است چگونه ممکن مستلزم وجوب خود می‌باشد (ص ۱۶۶).

محقق سبزواری در شرح این بیت دو بیان ارائه می‌دهد و در حقیقت برهان را به دو

صورت تقریر می‌کند:

۱. طریق برهان خلف: وجود (حقیقت وجود) که اصالت آن به اثبات رسیده و هر امر حقیقی

حقیقت خود را از او دارد، حقیقتی صرف و خالص است که هیچ تعدد و تکرار یا دوم و

غیری را نمی‌پذیرد. چنین حقیقتی اگر واجب باشد مطلوب حاصل است و اگر ممکن

باشد، باید متعلق و وابسته به غیر خودش باشد و این مستلزم آن است که علاوه بر این وجود

صرف، وجود دیگری در کار باشد که به آن قوام دهد و آن را سرپا نگاه دارد و این خلاف

فرض است، زیرا معنایش آن است که حقیقت صرف و یگانه مورد نظر، صرف و یگانه

نیست (وجود صرف نیاز به وجود دیگری ندارد که به آن قوام دهد، بلکه وجود ممکن

چون صرف الوجود و وجود محض نیست لذا نیاز به واجب که وجود محض است دارد تا

به وجود ممکن قوام بخشد).

۲. طریق مستقیم: تقریر برهان از طریق مستقیم به این صورت است که مقصود از

«حقیقت وجود» مرتبه‌ای از مراتب وجود می‌باشد؛ یعنی به عنوان حقیقتی که دارای

مراتب گوناگون است و کثرت در آن راه دارد مطمح نظر قرار گرفته است. پس گفته

می‌شود: اگر مرتبه مورد نظر واجب الوجود باشد مطلوب حاصل است؛ و اگر

ممکن الوجود باشد باید نهایتاً یک وجود واجب تحقق داشته باشد که مقوم آن باشد

وگرنه دور یا تسلسل لازم می‌آید که هر دو محال است (طباطبایی، نهج‌ال

الحکمه، ص ۱۸۳-۱۸۴).

این تقریر از برهان صدیقین با توجه به مبتنی بودن آن بر ابطال دور و تسلسل از برهان صدیقین مطرح شده در حکمت متعالیه فاصله گرفته و شایسته این عنوان نیست. مرحوم علامه طباطبایی تقریر بسیار زیبای محقق سبزواری را از برهان صدیقین ارائه می‌دهد، که با بیان اول حاجی که در تقریرش اصالت و صرافت و وحدت حقیقت وجود را مفروض دانسته و مبنای استدلال قرار داده، مطابقت دارد.

ان الحقیقه الوجود اما واجبه و اما تستلزمها، فاذن الواجب بالذات موجود، وهو المطلوب (همان‌جا)

محقق سبزواری در تعلیقه خود بر اسفار تقریری را از برهان صدیقین ارائه می‌دهد که به تقریر نخست باز می‌گردد. او در مورد مقدمات به کار گرفته شده توسط ملاصدرا می‌فرماید: لکنی اقول المقدمات الماخوذه فی هذه الحججه و ان کانت شامخه فیها مطالب عالیه الا ان الاستکشاف عنها فی اول امر لیس بلازم اذ تصیر به کثیره الدقه عسرہ النیل و ان کان لا زما فی مقام آخر کمقام البحث من فیاضیه (صدرالدین شیرازی، اسفار، ج ۶، ص ۱۶، تعلیقه سبزواری، پاورقی اول).

مقدمات به کار رفته در این برهان هر چند شامخ می‌باشد و مطالب ژرفی را در بردارد، در ابتدای امر این مقدمات لازم نیست، زیرا استدلال به واسطه این مقدمات دقت زیادی می‌طلبد و راه وصول به آن مشکل می‌گردد؛ هر چند این مقدمات در مباحث بعدی لازم و مورد احتیاج است. سپس مرحوم حاجی تقریر نوینی را ارائه می‌دهد. در تقریر سبزواری غیر از اثبات اصالت وجود به مبادی تصدیقیه دیگر، نیازی نیست.

فلاسد الاخصر ان یقال بعد ثبوت اصالت الوجود : ان حقیقه الوجود التی هی عین الاعیان و حاق الواقع حقیقه مرسله یمتنع علیها العدم اذ کل مقابل غیر قابل لمقابل والحقیقه المرسله التی یمتنع علیها العدم واجبه الوجود بالذات فحقیقه الوجود الکذائیه واجبه الوجود بالذات و هو المطلوب:

پس از اثبات اصالت وجود راه محکم تر و کوتاه تر این است که گفته شود: اصل هستی صرف و مرسل و مطلق است نه محدود و مشوب و مقید، زیرا نیستی نقیض و مقابل هستی است و هیچ

مقابلی نقیض و مقابل خود را نمی پذیرد. پس هیچگاه اصل هستی عدم پذیر نیست و بالذات عدم را طرد می کند و اگر حقیقت هستی عدم پذیر نیست، پس بالذات واجب الوجود است (همان، ص ۱۷-۱۶).

حضرت آیت الله جوادی آملی در مورد این تقریر می فرماید:

اگر چه تقریر صدرالمতألهین اسدالبراهین است لکن اخصرالبراهین نیست، ولی تقریر حکیم سبزواری نسبت به تقریر ایشان هم اسد است و هم اخصر؛ زیرا مسئله تشکیک وجود و اثبات بساطت وجود در این برهان به عنوان مبادی تصدیقیه اخذ نشده، بلکه فقط یک مسئله باید تثبیت شود و آن اصالت وجود است (شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ص ۱۷۷).

تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

عالی ترین حد تکامل برهان صدیقین از سوی علامه طباطبایی صورت گرفته است. آنچه در تقریر برهان صدیقین از نظر ایشان آمده هم اسدالبراهین است به قول مطلق و هم اخصرالبراهین؛ زیرا این بیان به هیچ مقدمه و مبدأ تصدیقی از مسائل فلسفی نیازی ندارد و اثبات واجب تعالی طبق این بیان می تواند به عنوان اولین مسئله فلسفی قرار گیرد. صدرالمتألهین در تقریر برهان صدیقین می فرماید:

ان الوجود كما مر حقیقه عینیه واحده بسیطه (صدرالدین شیرازی، اسفار، ج ۶، ص ۱۴).

با این بیان ملاصدرا سه قضیه: اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود و بساطت وجود را به عنوان مبادی تصدیقیه این برهان اخذ کرده اند.

علامه طباطبایی در تعلیقیه ارزشمند خود، در ذیل کلام ملاصدرا «ان الوجود کما مر...»

چنین می نویسد:

و هذه هي الواقعية التي ندفع بها «السفسطه» و نجد كل ذي شعور مضطرا الى اثباتها، و هي لا تقبل البطلان و الرفع لذاتها، حتى ان فرض بطلانها و رفعها مستلزم لثبوتها و وضعها، فلو فرضنا بطلان كل واقعية في وقت او مطلقا كانت حينئذ كل واقعية باطلة واقعا (اي الواقعية ثابتة) و كذا السوفسطى لو راى الاشياء موهومه او شكك في واقعيتها فعنده الاشياء موهومه واقعا و

الواقعیة مشکوکه واقعا (ای هی ثابتہ من حیث هی مرفوعه)، و اذکانت اصل الواقعیة لاتقبل العدم و البطلان لذاتها فهي واجبه بالذات، فهناك واقعيه واجبه بالذات، والاشياء التي لها واقعيه مفترقه اليها في واقعيتها قائمه الوجود بها. و من هنا يظهر للمتأمل ان اصل وجود الواجب بالذات ضروري عند الانسان، و البراهين المثبه له تنبيهات بالحقيقه (همان، ج ۶، ص ۱۵-۱۴، تعلیقه علامه طباطبائی، پاورقی سوم).

این واقعیتی که با آن سفسطه را دفع می‌کنیم و هر ذی شعوری را ناچار از اذعان به آن می‌یابیم، عدم و بطلان را ذاتاً قبول نمی‌کند [یعنی دارای وجوب ذاتی و ضرورت ازلی است]. چندان که فرض بطلان و رفع آن مستلزم اثبات و اقرار بدان است، پس اگر به طور مطلق و یا در وقتی خاص فرض بطلان اصل واقعیت را بنماییم در این صورت [معتقدیم] اصل واقعیت واقعاً باطل است. همچنین اگر سفسطایی اشیا را موهوم پنداشته یا در اصل واقعیت آن‌ها شک نماید، اشیا در نظر او واقعاً موهوم خواهند بود و واقعیت در نزد او واقعاً مشکوک است و اگر واقعیت ذاتاً بطلان و عدم را قبول نمی‌کند، پس واجب بالذات است. پس در جهان خارج واقعیتی وجود دارد که واجب بالذات است و اشیایی دارای واقعیت هستند که در واقعیت داشتن خویش نیازمند به آن واجب بالذات هستند و وجودشان قائم به اوست. از اینجا برای افراد صاحب تأمل روشن می‌شود که اصل وجود واجب بالذات بدیهی است و براهینی که برای اثبات آن ارائه می‌شود در حقیقت تنبیه خواهد بود.

علامه طباطبائی همین برهان را در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم چنین تقریر می‌فرماید:

واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شک نداریم هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی بر نمی‌دارد؛ به عبارت دیگر واقعیت هستی بی هیچ قید و شرط واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لاواقعیت نمی‌شود، و چون جهان‌گذران و هر جزء از اجزای جهان نفی را می‌پذیرد پس عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست، بلکه با آن واقعیت، واقعیت‌دار و بی آن از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است. البته نه به این معنی که واقعیت با اشیا یکی شود و یا در آن‌ها نفوذ یا حلول کند و یا پاره‌هایی از واقعیت جدا شده و به اشیا بیبوند، بلکه مانند نور که اجسام تاریک با وی روشن و بی وی تاریک می‌باشند و در عین حال همین مثال نور در بیان مقصود خالی از

قصور نیست و به عبارت دیگر او خودش عین واقعیت است و جهان و اجزای جهان با او واقعیت‌دار و بی او هیچ و پرچ می‌باشد.

نتیجه: جهان و اجزای جهان در استقلال وجودی خود و واقعیت‌دار بودن خود به یک واقعیتی تکیه دارند که عین واقعیت و به خودی خود واقعیت است (همان، ص ۸۶-۷۷).

ویژگی‌ها و امتیازات تقریر علامه طباطبایی

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در مورد امتیازات تقریر علامه طباطبایی می‌فرماید:

این بیان استاد علامه هم اسد است و هم اخصر، اما اسدالبراهین است چون از غیر واجب، به واجب راه‌یابی نشد، از بیگانه به آشنا استدلال نشد؛ بلکه از خود واقعیت به ضرورت ازلی همان واقعیت پی برده شد و اما اخصرالبراهین یا اخصرالتنبیهاست برای اینکه نیازی به هیچ مسئله فلسفی، به عنوان مبدأ تصدیقی ندارد، نه نیازمند به اثبات اصالت وجود است، نه نیازمند به اثبات تشکیک وجود، و نه نیازمند به اثبات بساطت وجود ... (شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ص ۱۸۰).

ویژگی‌ها و امتیازات تقریر علامه طباطبایی به اختصار این‌گونه بیان می‌شود:

۱. این تقریر به هیچ مبدأ تصدیقی نیازمند نیست و اثبات واجب می‌تواند اولین مسئله فلسفی قرار گیرد.
 ۲. اصل واقعیت و صرف واقعیت که لاواقعیت را نمی‌پذیرد، گذشته از اینکه واجب است شریک و همانند هم نخواهد داشت، زیرا ضرورت ازلی واقعیت با اطلاق ذاتی و عدم تناهی او همراه است و اطلاق ذاتی و عدم تناهی، مجالی برای فرض شریک و ضد و همانند آن نمی‌گذارد. این بیان همچنین که وجود واجب را اثبات می‌کند توحید واجب را هم به اثبات می‌رساند.
 ۳. طبق بیان علامه اصل وجود واجب بدیهی است نه نظری و این با ظواهر کتاب و سنت سازگارتر است (همان، ص ۱۸۲).
- در واقع آنچه در تقریر حضرت علامه آمده جنبه تنبیه و تنبه دارد و گفتار علامه «ره» به

این حقیقت اشاره دارد که برهان صدیقین به اثبات ذات واجب نمی‌پردازد، بلکه به آگاهی و علمی که انسان به آن دارد تنبه دارد و غفلتی را که انسان نسبت به این علم دارد می‌زداید (همان، تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۲۳).

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم برهان صدیقین پس از اولین تقریر از سوی شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا تطور و تحول خاصی را پشت سر گذاشته و رو به کمال رفته است، بدین معنی که سعی نموده‌اند از مقدمات آن بکاهند و هدف برهان را روشن‌تر و راه رسیدن به آن را کوتاه‌تر نمایند. عالی‌ترین حد تکامل برهان صدیقین از سوی علامه طباطبایی صورت گرفته است. تقریر برهان صدیقین توسط علامه طباطبایی هم اسدالبراهین است و هم اخصرالبراهین.

توضیحات

- ۱- ر. والترز نویسنده مقاله فارابی در دائرةالمعارف اسلامی و بعضی از شرق شناسان از جمله لوئی گارده، یول کراوس و پینس کتاب فصوص الحکم را جزو کتب منحول و منسوب به فارابی می‌دانند، درحالی‌که برخی از متتبعان بر این باورند که فصوص الحکم از فارابی است. رک. رضا داوری، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۳، ص ۸۵-۸۲.
۲. این عبارت در آثار ملاصدرا به صورت «... و هو سبیل الصدیقین الذین یستشهدون به (تعالی) علیه» آمده است، در حالی‌که در چاپ‌های مختلف اشارات به صورت «الذین یستشهدون به لا علیه» درج شده است.

منابع

قرآن کریم

آشتیانی، میرزامهدی، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

ابن سینا، الاشارات و التنبیها، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، ج ۳، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.

_____، _____، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، ج ۱، ۲، تهران، سروش، ۱۳۶۸.

_____، _____، نمط ۴، شرح و توضیح احمد بهشتی، ج ۳، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۷۵.

الهی قمشای، محیی‌الدین مهدی، ج ۲، ۶، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.

جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه «اسفار اربعه»، ج ۶، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۸.

_____، تبیین براهین اثبات خدا، قم، مرکز نشر اسراء، [بی تا].

حسین‌زاده، محمد، فلسفه دین، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.

سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، ج ۵، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۶۶.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و مقدمه هانری کربن، ج ۲، ۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.

شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۲، ۶، ۴، بیروت، داراحیاء

التراث العربی، ۱۴۱۰. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

_____، عرشیه، تصحیح متن و ترجمه غلامحسین آهنی، تهران، مولی، ۱۳۴۱.

طباطبایی، سید محمد حسین، نهایة الحکمه، ترجمه و شرح از علی شیروانی، ج ۳، ۴، قم، مرکز

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.

_____، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، مقدمه و پاورقی از مرتضی مطهری، قم،

مؤسسه مطبوعات دارالعلم، ۱۳۰۵.

مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج ۲، ۴، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی،

۱۳۷۰.

مطهری، مرتضی، شرح منظومه، ج ۲، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۱.

یثربی، سید یحیی، حکمت اشراق سهروردی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.